



آزمون‌یار

ادبیات فارسی

ویژه‌ی آزمون سردفتری

درسنامه جامع همراه با نکات طلایی

همراه با:

سؤالات طبقه‌بندی شده در آخر هر فصل

۶ مرحله آزمون خودسنجی با پاسخ تشریحی

نمونه سؤالات آزمونی با پاسخ‌های تشریحی

بررسی و تحلیل بیش از ۵۰۰ سؤال مهم و کلیدی

گروه مولفین

انتشارات اندیشه ارشد

فهرست مطالب

بخش ۱: منتخب نظم فارسی

سوالات طبقه‌بندی شده نظم فارسی ۶۱

پاسخ سوالات طبقه‌بندی شده نظم فارسی ۶۳

بخش ۲: منتخب نثر فارسی

سوالات طبقه‌بندی شده نثر فارسی ۹۲

پاسخ سوالات طبقه‌بندی شده نثر فارسی ۹۴

بخش ۳: منتخب واژگان فارسی

بخش ۴: منتخب تاریخ ادبیات فارسی

تست‌های تاریخ ادبیات ۱۴۳

پاسخ تست‌های تاریخ ادبیات ۱۵۱

بخش ۵: منتخب دستور زبان فارسی

سوالات طبقه‌بندی شده دستور زبان فارسی ۱۶۷

پاسخ سوالات دستور زبان فارسی ۱۶۹

بخش ۶: منتخب آرایه‌های ادبی

سوالات طبقه‌بندی شده آرایه‌های ادبی ۱۷۹

پاسخ سوالات طبقه‌بندی شده آرایه‌های ادبی ۱۸۱

بخش ۷: مکتب‌های ادبی

سوالات طبقه‌بندی شده مکتب‌های ادبی ۱۸۵

پاسخ سوالات طبقه‌بندی شده مکتب‌های ادبی ۱۸۹

نکات مهم ۱۹۰

سوالات آخر فصل ۱۹۴

پاسخ سوالات آخر فصل ۱۹۶

بخش ۸: تصحیح جملات

سوالات طبقه‌بندی شده تصحیح جملات ۲۰۱

پاسخنامه سوالات تصحیح جملات	۲۰۸
آزمون خودسنجی زبان و ادبیات فارسی ویژه آزمون‌های سردفتری شماره ۱	۲۱۴
پاسخنامه آزمون خودسنجی شماره ۱	۲۱۸
آزمون خودسنجی زبان و ادبیات فارسی ویژه آزمون‌های سردفتری شماره ۲	۲۲۱
پاسخنامه آزمون خودسنجی شماره ۲	۲۲۵
آزمون خودسنجی زبان و ادبیات فارسی ویژه آزمون‌های سردفتری شماره ۳	۲۲۸
پاسخنامه آزمون خودسنجی شماره ۳	۲۳۲
آزمون خودسنجی زبان و ادبیات فارسی ویژه آزمون‌های سردفتری شماره ۴	۲۳۵
پاسخنامه آزمون خودسنجی شماره ۴	۲۴۱
آزمون خودسنجی زبان و ادبیات فارسی ویژه آزمون‌های سردفتری شماره ۵	۲۴۵
پاسخنامه آزمون خودسنجی شماره ۵	۲۵۱
آزمون خودسنجی زبان و ادبیات فارسی ویژه آزمون‌های سردفتری شماره ۶	۲۵۵
پاسخنامه آزمون خودسنجی شماره ۶	۲۶۰
نمونه سؤالات آزمون سردفتری اسناد رسمی	۲۶۳
پاسخنامه آزمون سردفتری اسناد رسمی	۲۹۵

در این قسمت معنی ابیاتی مهم از متون برجسته‌ی ادب فارسی مانند گلستان، بوستان، شاهنامه، کلیات شمس، دیوان حافظ، منطق‌الطیر و ... بررسی می‌شود.

✱ **وان دفع گفتنت که: برو شه به خانه نیست** **وان ناز و باز و تندی دربانم آرزوست**
(کلیات شمس)

دفع گفتن: رد کردن، دفع کردن.

☑ **معنی:** اینکه تو مرا از درگاه شاه جهان می‌رانی و آنگونه که دربان با من ناز و تندی می‌کند، آرزوی قلبی من است.

✱ **که چون این سخن‌ها به جای آوری** **ز من نشنوی زین سپس داوری**
(شاهنامه)

داوری: ستیزه.

☑ **معنی:** وقتی به این سخنان گوش دهی و آنها را انجام دهی، پس از آن من دیگر حرفی از ستیزه و پیکار نخواهم زد.

✱ **جنگ هفتادو دو ملت همه را عذر بنه** **چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند**
(حافظ)

ملت: کیش، آیین، مذهب.

☑ **معنی:** ستیزه و پیکار هفتادو دو ملت از مجموع هفتاد و سه فرقه‌ی اسلام را از تعصب و نادانی بدان و عذرشان را بپذیر، چه طریق یگانه‌ی حق را نشناختند و به راه پندار و خرافات رفتند و گمراه شدند.

✱ **کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب** **تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند**
(حافظ)

رخ اندیشه، زلف سخن: اضافی استعاری.

☑ **معنی:** از آن روز که گیسوی عروس سخن را با شانه‌ی قلم آرایش دادند، هیچ سخن‌سرائی مانند حافظ از چهره‌ی بکر هنر پرده برنگرفت و جمال او را آشکار ساخت.

✱ اگر چند سیمرغ ناهار بود تن زال پیش اندرش خوار بود
(شاهنامه)

ناهار: گرسنه
 ✑ معنی: هر چند سیمرغ گرسنه بود؛ اما تن زال در نظرش بسیار کوچک و حقیر بود و از خوردن آن صرف نظر کرد.

✱ به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها
(حافظ)

بو: امید آخر: سرانجام، عاقبت صبا: باد بهاری
 طره: موی آراسته بر پیشانی
 ✑ معنی: به امید نافه‌ای بویا که عاقبت باد بهاری از خم گیسوی آراسته و مشکبوی یار بگشاید دل‌های عاشقان از رنج انتظار سخت خون گشت.

✱ گفت هر یکتان دهد جنگ و فراق گفت من آرد شما را اتفاق
(مثنوی)

گفت: گفتار
 ✑ معنی: گفتار هر یک از شما موجب نزاع و جدایی می‌شود؛ اما گفتار من شما را متحد می‌کند.

✱ پادشاهی نه به دستور کند یا گنجور نقشبندی نه به شنگرف کند یا زنگار
(کلیات سعدی)

دستور: وزیر نقشبندی: نقاشی، تصویرگری زنگار: اکسید مس، رنگ سبز.
 شنگرف: ماده‌ای سرخ‌رنگ که در نقاشی به کار می‌برند
 ✑ معنی: خداوند نه به کمک وزیر و ثروتمندی حکم می‌راند و نه به کمک رنگ سبز و سرخ تصویرگری می‌کند و می‌آفریند.

✱ از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم و گر با چو او صد برآیی به جنگ
(گلستان)

کز: که از چو: مانند، مثل برآیی به جنگ: در جنگ غلبه کنی.

☑ **معنی:** ای دانا! از کسی که از تو می ترسد، بترس؛ اگرچه با صدتن مانند او در جنگ مبارزه کرده باشی و بر آنان غلبه کرده باشی.

* هر که علم شد به سخا و کرم بند نشاید که نهد بر درم
(گلستان)

عَلَم شدن: کنایه از معروف و مشهور شدن

بند بر درم نهادن: حبس کردن پول (کنایه از خرج نکردن و بخشیدن آن به دیگران)
☑ **معنی:** هر کس به بخشش معروف شد، شایسته نیست که از خرج کردن پول خود دریغ کند.

* چو کاری بی فضول من بر آید مرا در وی سخن گفتن نشاید
* و گر بینم که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است
(گلستان)

بی فضول: بدون دخالت نشاید: شایسته نیست و: در مقابل.

☑ **معنی:** وقتی کاری بدون دخالت من انجام شود شایسته نیست درباره‌ی آن حرفی بزنم؛ ولی اگر بینم در مقابل نابینایی، چاهی وجود دارد ساکت بودن خود را گناه می دانم.
(هر جا لازم باشد سخن می گویم).

* آن که جنگ آرد به خون خویش بازی می کند روز میدان آن که بگیرد به خون لشکری
(گلستان)

به خون خود بازی کردن: کنایه از جان خود را از دست دادن

به خون لشکری: موجب کشته شدن لشکر می شود.

☑ **معنی:** کسی که به جنگ روی می آورد در میدان جنگ جان خود را از دست می دهد و آن کس که می گریزد موجب کشته شدن سپاهیان خود می شود.

* چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد
(گلستان)

قابل: شایسته، تربیت پذیر

☑ **معنی:** وقتی ذات گوهری شایسته‌ی تربیت باشد، تربیت در او مؤثر است.

* هیچ صیقلی نکوداند کرد آهنی را که بدگهر باشد

(همان)

صیقل: جلادهنده

بدگهر: برد اصل.

☑ معنی: به عنوان مثال آهنی که برداصل باشد نمی‌توان آن را خوب جلا داد.

✱ سگ به دریای هفت‌گانه بشوی که چو تر شد پلیدتر باشد
 دریای هفت‌گانه: در قدیم، پیش از اسلام اقوام مختلف از آن جمله عربها و هندوان، هفت دریا را بروی زمین می‌شناخته‌اند و آنها عبارت بود از: دریای اخضر، دریای عمان، دریای قلزم (بحر احمر)، دریای بربر، دریای اقیانوس، دریای قسطنطنیه (بحرالروم) دریای اسود، بعضی نیز دریای چین، دریای مغرب، دریای روم، نیطس، دریای طبریه، دریای جرجان و دریای خزر را نام برده‌اند.

☑ معنی: به عنوان مثال اگر سگ را در دریای هفت‌گانه بشویی وقتی که خیس می‌شود آلوده‌تر می‌شود. و پلیدی آن نه تنها از بین نمی‌رود بلکه بدتر می‌شود.

✱ خر عیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد
 (همان)

خر عیسی: درازگوشی که عیسی(ع) بر آن سوار می‌شد.

☑ معنی: به عنوان مثال اگر خر حضرت عیسی(ع) را به مکه ببرند وقتی از آنجا بازگشت همان است که بود و هیچ تغییری در اصل آن رخ نمی‌دهد.
 این بیت بر این نکته تأکید دارد که آن کس که ریشه و نژاد شایسته دارد تربیت می‌پذیرد و آن که ندارد، نه.

✱ از من بگوی حاجی مردم‌گزی را کو پوستین خلق به آزار می‌درد
 ✱ حاجی تو نیستی، شترست از برای آنک بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد
 (همان)

مردم‌گزی: آزاردهنده‌ی مردم

پوستین خلق دریدن: کنایه از غیبت کردن.

☑ معنی: از طرف من به حاجی مردم‌آزار که غیبت مردم می‌کند، بگو که حاجی واقعی تو نیستی بلکه شتر است؛ چرا که او خار

* زنان باردار ای مرد هوشیار اگر وقت ولادت مار زاینند
 * از آن بهتر که نزدیک خردمند که فرزندان ناهموار زاینند
 (همان)

نزدیک: در نظر / ناهموار: نالایق، ناشایسته

☑ معنی: ای مرد عاقل! به نظر خردمندان اگر زنان باردار هنگام ولادت، مار به دنیا بیاورند
 بهتر است از اینکه فرزند نالایق داشته باشند.

* به صورت آدمی شد قطره‌ی آب که چل روزش قرار اندر رحم ماند
 * وگر چل ساله را عقل و ادب نیست به تحقیقش نشاید آدمی خواند
 (همان)

نشاید: شایسته نیست.

☑ معنی: قطره‌ی آب چون چهل روز در رحم مادر ماند تبدیل به انسان شد؛ ولی اگر آدم
 چهل ساله، فاقد عقل و ادب باشد شایسته نیست که او را آدم بدانند.

* پسری را پدر نصیحت کرد کای جوان بخت، یادگیر این پند
 * هر که با اهل خود وفا نکند نشود دوست‌روی و دولت‌مند
 (همان)

اهل: خانواده

دوست‌روی: محبوب

دولتمند: ثروتمند

☑ معنی: پدر، پسری را نصیحت کرد و گفت ای جوان بخت! این پند را بیاموز که
 هر کس به خانواده‌ی خود وفادار نباشد، محبوب و ثروتمند نمی‌شود.

* آن شنیدی که شاهی به نهفت با دل از دست‌رفته‌ای می‌گفت:
 * تا تو را قدر خویشتن باشد پیش چشم‌ت چه قدر من باشد؟

شاهد: زیارو، معشوق به نهفت: پنهانی

دل از دست‌رفته: عاشق قدر: ارزش.

☑ معنی: آیا این را شنیده‌ای که معشوقی پنهانی به عاشقی می‌گفت تا وقتی که وجود
 خودت برایت با ارزش باشد، من در نظرت بی‌ارزشم. (عاشق باید در راه عشق از وجود

خودش نیز بگذرد و پاکباخته باشد.)

* تا ندانی که سخن عین صواب است، مگوی
و آنچه دانی که نه نیکوش جواب است، مگوی
(همان)

صواب: درستی

☑ معنی: تا زمانی که بر درستی گفتار یقین نکردی، آن را بر زبان نیاور و آنچه که پاسخ
خوبی ندارد، نگو.

* تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
(همان)

تا: تازمانی که.

☑ معنی: تا زمانی که کسی سخن نگوید عیب و هنرش نمایان نمی شود. (به اهمیت سخن
گفتن اشاره دارد)

* زبان در دهان ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب هنر
☑ معنی: ای خردمند زبان در دهان، کلید در گنج صاحب هنر است. (زبان نشان دهنده‌ی
هنر سخن گفتن آدمی است.)

* خداترس را بر رعیت گمار که معمار ملک است پرهیزگار
* بداندیش توسل آن و خونخوار خلق که نفع تو جوید در آزار خلق
(بوستان)

معمار: بر وزن مفعال (صیغه مبالغه) است به معنی بسیار آباد کننده

خونخوار: دشمن بداندیش: دشمن.

☑ معنی: خداترس را حاکم کن: زیرا فرد خداترس و پرهیزگار آبادکننده‌ی سرزمین
توست. آن کس که به نفع تو مردم را آزار می دهد دشمن تو و مردم است.

* مکن به نامه سیاهی نگاه در من مست که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟
(حافظ)

نامه سیاهی: کنایه از گناهکاری

ملامت: سرزنش که : استفهام انکاری: کسی آگاه نیست.

☑ معنی: مرا به گناهکاری سرزنش مکن. چه کسی به تقدیر آینده‌ی خود آگاه است؟

* صوفی بیا که آینه صافی است جام را تا بنگری صفای می لعل فام را

(همان)

لعل فام: مانند لعل: سرخ رنگ، لعل: سنگ قیمتی به رنگ سرخ.

☑ معنی: ای صوفی بشتاب تا در آینه‌ی جام که روشن و باصفاست پاکی می گلگون را

نیک بینی.

* چو سوفارش آمد به پهنای گوش ز شاخ گوزنان برآمد خروش

(شاهنامه)

سوفار: سرنیزه شاخ گوزنان: گاهی کمان را از شاخ گوزن می ساختند

☑ معنی: همین که انتهای تیر به گوش رستم نزدیک شد، از کمان فریادی برخاست.

☑ معنی: همین که انتهای تیر به گوش رستم نزدیک شد، از کمان فریادی برخاست.

* هم آنگه یکایک ز درگاه شاه برآمد خروشیدن دادخواه

(همان)

یکایک: ناگهان

برآمد: بلند شد خروشیدن: بانگ زدن با اعتراض، فریاد زدن با پرخاش

دادخواه: خواهنده‌ی داد (کنایه از کاوه آهنگر).

☑ معنی: در آن لحظه، ناگهان از درگاه شاه، فریاد کاوه بلند شد.

* بدو گفت کاین بر من از من رسید زمانه به دست تو دادم کلید

(همان)

☑ معنی: سهرات به رستم گفت: در این اتفاق من مقصر بودم. زمانه کلید مرگ و

زندگی مرا در اختیار تو نهاد.

* تو نیکو روش باش تا بدسگال به نقص تو گفتن نیابد مجال

(بوستان)

بدسگال: بداندیش، دشمن

نیکو روش: درست کار

مجال: فرصت.

✓ **معنی:** تو درستکار باش تا دشمنت فرصت عیبجویی از تو را نداشته باشد.

* **باور مکن که صورت او عقل من ببرد** **عقل من آن ببرد که صورت نگار اوست**
(همان)

صورت: زیبایی ظاهر **صورت نگار:** آفریننده‌ی زیبایی، خالق زیبایی.

✓ **معنی:** باور مکن که زیبایی ظاهری او مرا عاشق و شیفته‌ی خود کرده است، بلکه خالق زیبایی او مرا شیفته کرده و عقل از سر من بدر کرده است.

* **گفت برتر شو از بر خورشید** **که رطب خیره بار نارد بید**
(خلاصه‌ی حدیقه)

بار: میوه، ثمر **خیره:** بیهوده **نارد:** نیاورد.

✓ **معنی:** گفت تلاش کن که از خورشید هم بالاتر بروی (تلاش کن به مقام بلندی برسی) زیرا درخت بید که درخت بی‌ثمري است هرگز خرما نمی‌دهد. مصرع دوم مثلی است برای انتظار نابه‌جا داشتن از چیزی.

* **برق را در خرمن مردم تماشا کرده است** **آنکه پندارد که حال مردم دنیا خوش است**
✓ **معنی:** آن کس که گمان می‌کند مردم در خوشی به سر می‌برند، مثل آن است که ظاهر زیبای آتش را در خرمن ببیند و از درون آن بی‌خبر باشد. (صائب)

* **صهبای یقین درکش و از دیر گمان خیز.** (اقبال لاهوری)
دیر: صومعه، معبد

✓ **معنی:** شراب ایمان کامل را بنوش و دیر شک و تردید را رها کن.

* **گر بانگ برآید که سری در قدمی رفت** **بسیار مگویند که بسیار نباشد**
(کلیات سعدی)

✓ **معنی:** سردر قدم کسی رفتن: کنایه از فدا شدن جان، جان نثار کردن/ بسیار نباشد: جان نثار کردن در راه معشوق، بسیار نباشد. (بی‌ارزش است و فدا شدن در راه معشوق آسان است).

* به لطفی که دیده است پیل دمان نیارد همی حمله بر پیلبان

(بوستان)

نیارد: نمی تواند.

دمان: خشمگین

☑ معنی: به خاطر لطف و محبتی که فیل خشمگین از فیلبان دیده است، نمی تواند به او حمله کند.

* آن که مردن پیش چشمش تهلکه است امر «لا تلقوا» بگیرد او به دست

(مثنوی)

تهلکه: به هلاکت انداختن

☑ معنی: آن کس که مرگ جسمانی را هلاکت و نیستی کامل حساب می کند، آیه‌ی

«لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» را دستاویز خود می سازد. بیت اشاره دارد به آیه‌ی ۱۹۴

سوره‌ی بقره. (خود را با دست خود به هلاکت نیندازید)

* ز سر شعر گلنار بگشود زود.

(شاهنامه)

شعر: گیسو، مو گلنار: سرخ رنگ.

معنی: از سر گیسوی سرخ رنگ را گشود.

* تابان به سان گوهر اندر میان خوید.

(کسایی)

خوید: گندم و جو نارس/ به معنی غله زار هم هست.

معنی: مانند گوهر درخشان در میان گندم (زار) بود.

* من ندانم به نگاه تو چه رازی نهان؟

که من آن راز توان دیدن و گفتن نتوان

* که شنیده است نهانی که درآید در چشم؟

یا که دیده است پیدایی که نیاید به زبان؟

* یک جهان راز درآمیخته داری به نگاه

در دو چشم تو فروخفته مگر راز جهان

پدید: آشکار، ظاهر نهانی: پنهانی، پنهان شده.

☑ معنی: من نمی دانم چه رازی در نگاه توست که من آن را می توان بینم ولی نمی توانم

بگویم. چه کسی شنیده که آنچه پنهان شدنی است در چشم آشکار شود و یا اینکه

آنچه آشکار است نتوان به زبان آورد؟ در نگاه تو رازهای فراوانی است گویی که راز

جهانی در دو چشم تو خوابیده است.

*** شرط عقل است صبر تیرانداز** که چو رفت از کمان نیاید باز
(گلستان)

باز: دیگر. (صبر پیش از انجام هر کاری ضروری است)

معنی: صبوری تیرانداز هنگام تیراندازی شرط عقل است؛ چرا که وقتی تیر از کمان خارج شد دیگر بر نمی گردد.

*** تمیز باید و تدبیر و عقل و آنگه ملک** که ملک و دولت نادان سلاح جنگ خداست
(همان)

تمیز: تشخیص تدبیر: اندیشه، تفکر ملک: پادشاهی

معنی: ابتدا باید فردی دارای قدرت تشخیص و تفکر و عقل باشد تا شایسته‌ی پادشاهی شود؛ زیرا پادشاهی و حکومت نادان وسیله‌ای است برای ظلم و مبارزه با خداوند.

*** گر از بسیط زمین، عقل منعدم گردد** به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم
(همان)

بسیط: پهنه منعدم: نابود

معنی: اگر عقل از روی زمین محو و نابود شود هیچ کس گمان نمی کند نادان است. (حتی اگر عقل وجود نداشته باشد باز هم همه، خود را عاقل می پندارند و گمان نادانی به خود راه نمی دهند).

*** شود آسان ز عشق کاری چند** که بود نزد عقل بس دشوار
(هاتف اصفهانی)

معنی: به سبب عشق کارهای بسیاری که نزد عقل دشوار است، آسان می شود

*** سخندان پرورده پیرکهن** بیندیشد آنگه بگوید سخن
(گلستان)

سخندان: سخن شناس پرورده: پرورش یافته، باتجربه.

معنی: فرد سخن شناس باتجربه زمانی سخن می گوید که کاملاً درباره‌ی آن فکر کرده باشد.

✱ بسیج سخن گفتن آن گاه کن که دانی که در کار گیرد سخن

(همان)

بسیج: آمادگی، آماده بودن در کار گیرد: مؤثر باشد.

☑ معنی: زمانی شروع به سخن گفتن، کن که یقین بدانی سخت مؤثر خواهد بود.

✱ بیرس هرچه ندانی که ذلّ پرسیدن دلیل راه تو باشد به عزّ دانایی

(همان)

ذلّ: خواری، ذلّت دلیل: راهنما عزّ: عزّت، ارجمندی.

☑ معنی: هر چیزی را که نمی دانی بیرس؛ زیرا ذلت پرسیدن تو را به عزّت دانایی راهنمایی

خواهد کرد.

✱ ندهد مرد هوشمند جواب مگر آنگاه کز او سؤال کنند

(همان)

کز: که از

☑ معنی: مرد هوشیار آنگاه پاسخ می دهد که از او سؤال کنند.

✱ یاد آر ز شمع مرده یار آر

شمع مرده: استعاره از میرزا جهانگیرخان شیرازی.

دهخدا این شعر را در رثای میرزا جهانگیرخان شیرازی، یکی از دو مدیر روزنامه‌ی

صوراسرافیل که از آزادیخواهان بود و به دستور محمدعلی شاه او را در سال ۱۳۲۶ هـ ق

دستگیر و با طناب در باغ شاه خفه کردند، سروده است. (دیوان دهخدا)

☑ معنی: از شمع خاموش یاد کن. (همان)

✱ بگشود گره ز زلف زرتار

زرتار: زربفت، استعاره از شعاع‌های زرین خورشید نیلگون: لاجوردی، نیلی

عماری: کجاوه، هودج ماندی که بر پشت اسب و فیل و شتر می‌بندند و بر آن می‌نشینند و

سفر می‌کنند؛ محبوه‌ی نیلگون عماری: استعاره از خورشید.

☑ معنی: خورشید طلوع کرد.

✱ مردان خدا پرده‌ی پندار دریدند یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند
(فروغی بسطامی)

مردان خدا: عارفان پندار: گمان، شک.

☑ معنی: عارفان پرده‌ی شک و گمان را از بین بردند و همه جا فقط خداوند را دیدند.

✱ فریاد که در رهگذر آدم خاکی بس دانه فشاندند و بسی دام تنیدند
(همان)

دام و دانه: کنایه از مکر و حيله

☑ معنی: افسوس که بر سر راه آدمی حيله‌ها و نیرنگ‌های فراوانی قرار دادند و خواستند او را از مسیر اصلی معرفت دور کنند.

✱ مرغان نظرباز سبک‌سیر، فروغی از دامگه خاک بر افلاک پریدند
(همان)

مرغان..... : استعاره از عارفان سبک سیر: سیر و پریدنشان راحت است
دامگه خاک: اضافه‌ی تشبیهی

☑ معنی: ای فروغی! عارفان که راه سلوک را آسان طی کردند از این جهان خاکی - که چون دام و تله‌ی فریبده است - به جهان برتر صعود کردند.

✱ یک جمع نکوشیده، رسیدند به مقصد یک قوم دویدند و به مقصد نرسیدند
(همان)

☑ معنی: عده‌ی بسیاری سعی و تلاش کردند و به مقام وصال حق نرسیدند اما عده‌ای تلاش نکردند بلکه لطف الهی شامل حال آنها شد و به وصال حق رسیدند.

✱ دامن خویش ز خون مژه گلشن کردم از فراق تو چه گل‌ها که به دامن کردم
خون مژه: استعاره از اشک خونین گلشن کردن: بسیار گریستن

☑ معنی: در فراق و دوری یار بسیار گریستم و خون گریه کردم چنانکه از اشک فراوان، دامنم چون گلشن شد. (اشک فراوان موجب رویش گل بر دامنم شد.) در بیت صنعت اغراق به کار رفته است.

✱ این جهان همچون درخت است ای کرام! ما بر او چون میوه‌های نیم‌خام

(مثنوی)

نیم خام: نرسیده.

کرام: بزرگوار

☑ معنی: ای بزرگوار این جهان مانند درخت است و ما مانند میوه‌های نرسیده.

*سخت گیرد خام‌ها مر شاخ را ز آن که در خامی نشاید کاخ را

(همان)

خام‌ها: افراد خام طبع و نارسیده کاخ: بارگاه حضرت شاه و فرمانروای هستی
 نشاید: شایسته نیست.

☑ معنی: افراد خام طبع به علایق این جهانی دلبستگی بیشتری دارند (مانند میوه‌های نرسیده که به شاخه‌ها چسبیده و از آن جدا نمی‌شود) زیرا در خامی شایستگی رسیدن به بارگاه فرمانروای هستی را ندارند.

*چون ببخت و گشت شیرین، لب‌گزان سست گیرد شاخ‌ها را بعد از آن

(همان)

لب‌گزان: بسیار شیرین

☑ معنی: زمانی که میوه‌ها برسد و شیرین شود از شاخه‌ها جدا می‌شود. انسان هم، چنین است. زمانی که به مرحله‌ی پختگی و کمال رسید به راحتی دست از علایق این جهان می‌کشد.

*نکته‌ای کان جست ناگه از زبان همچو تیری دان که جست آن از کمان

(همان)

☑ معنی: نکته‌ای که ناگهان از زبان خارج می‌شود مانند تیری است که از کمان بیرون می‌آید.

*این زبان چون سنگ و آهن‌وش است و آنج بجهد از زبان چون آتش است

(همان)

آهن‌وش: مانند آهن.

☑ معنی: زبان مانند سنگ و آهن است و آنچه از آن بیرون می‌آید یعنی سخن مانند آتش (سوزاننده) است. (همانطور که بر اثر برهم خوردن سنگ چخماق و آهن، اخگر تولید

می‌شود، از حرکت زبان و تکلم اشخاص ادب ناآموخته نیز فتنه و غوغا پدید می‌آید.)

✱ ای حیات عاشقان در مردگی دل نیابی جز که در دل بردگی

(همان)

دل نیابی: صاحب‌دل نمی‌شوی دل بردگی: عاشقی، عاشق شدن.

☑ معنی: ای مدّعی عاشقی! بدان که حیات واقعی عاشقان مردن است در راه معشوق و تا

به معشوق حقیقی دل ندهی، صاحب‌دل نشوی.

✱ دوست دارد یار این آشفته‌گی کوشش بیهوده به از خفته‌گی

(همان)

☑ معنی: یار حقیقی، این گونه آشفته‌گی را می‌پسندد؛ زیرا کوشش بیهوده و بی‌حاصل از

رخوت و تبلی بهتر است.

✱ هم عقل دویده در رکابت هم شرع خزیده در پناهت

(دیوان جمال‌الدین اصفهانی)

شرع: دین.

☑ معنی: ای پیامبر (ص)! عقل در رکاب شما بندگی می‌کند و دین در پناه شماست.

✱ جبرئیل مقیم آستانات افلاک، حریم بارگاهت

(همان)

مقیم: ساکن، اقامت‌کننده.

☑ معنی: جبرئیل در آستان و بارگاه تو ساکن است و افلاک بارگاه توست. (مقام تو

بسیار بالاست)

✱ خورده است خدا ز روی تعظیم سوگند به روی همچو ماهت

(خلاصه‌ی حدیقه)

تعظیم: بزرگداشت.

☑ معنی: خداوند از روی احترام و بزرگداشت به روی چون ماه تو سوگند خورده است.

این بیت اشاره دارد به آیه‌ی «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» ای محمد(ص)! سوگند

به جان تو که این مردم، همیشه در شهوات و گمراهی خود خواهند بود.

★ای طاق نهم رواق بالا بشکسته ز گوشه‌ی کلاهت

(همان)

طاق نهم: به عقیده گذشتگان، طاق نهم، همان فلک الافلاک یا فلک نهم است که بر افلاک دیگر احاطه دارد.

☑ معنی: تو آن چنان بلندمقامی که گوشه‌ی کلاهت بالاتر و برتر از فلک نهم است.

★چه اندیشی از خود که فعلم نکوست از آن در نگرکن که توفیق اوست

(بوستان)

فعل: عمل توفیق: موافق شدن اراده‌ی خداوند با خواست بنده.

☑ معنی: چرا فکر می‌کنی کار نیکی که انجام می‌دهی، منوط به توسل درحالی که

توفیق الهی عامل اصلی آن است.

★ز یزدان دان نه از ارکان که کوتاه‌دیدگی باشد که خطی کز خرد خیزد، تو آن را از بنان بینی

(دیوان سنایی)

ارکان: ج رکن، عناصر کوتاه‌دیدگی: کوتاه بینی بنان: انگشت.

☑ معنی: عامل اصلی هرکاری که انجام می‌دهی را خداوند بدان نه ارکان طبیعی؛ زیرا

کوتاه‌بینی است اگر خطی را که مبدأ آن عقل است، از انگشتان بدانی.

★ور امروز اندر این منزل تو را جانی زیان آمد زهی سرمایه و سودا که فردا ز آن زیان بینی

(همان)

این منزل: کنایه از دنیا سودا: سود و منفعت فردا: روز قیامت

☑ معنی: اگر در این دنیا در راه دین خدا ضرر و زیانی به جان تو وارد شود، در روز

قیامت سود فراوانی به خاطر این زیان، نصیب تو خواهد شد.

★عطا از خلق چون جویی، گر او را مال ده گویی به سوی عیب چون پویی، گر او را غیب‌دان بینی

(همان)

عطا: بخشش مال‌ده: دهنده‌ی مال غیب‌دان: آگاه به اسرار نهانی.

☑ معنی: اگر بخشش و مال‌دهی را از مردم بدانی و خلق را آگاه به اسرار عالم نهان به

حساب آوری، راه و اندیشه‌ی نادرستی در پیش گرفته‌ای.

✱ **عنان‌گیر** تو گر روزی جمال درد دین باشد عجب نبود که با ابدال خود را هم‌عنان بینی (همان)

عنان‌گیر: زمامدار، هدایت‌کننده

ابدال: نیکان، برگزیده گان هم‌عنان: برابر، همراه، هم‌سنگ.

☑ **معنی:** اگر دین، هدایت‌کننده‌ی تو باشد جای تعجب نیست که تو با نیکان همراه و برابر شوی.

✱ **یک روز** صرف بستن دل شد به این و آن روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت (کلیم کاشانی)

☑ **معنی:** روزگار این گونه سپری شد که زمانی سرگرم دل‌بستن و عاشق شدن بودیم و زمانی را به دل‌کندن و جداشدن از آنها سپری کردیم.

✱ **همه روز** را روزگار است نام یکی روز دانه است و یک روز دام (نظامی)

☑ **معنی:** سپری شدن روزها در پی هم را روزگار می‌نامند؛ درحالی که یک روز دانه و یک روز دام است و هر روز موجب فریب و سرگرمی توست.

✱ **یکی شاد و دیگر پر از درد و رنج** چنین است رسم سرای پنج (شاهنامه)

سپنج: عاریتی، گذرا سرا: خانه مهمانسرا: کنایه از دنیا

☑ **معنی:** رسم دنیای گذرا چنین است که یکی شاد و دیگری غمگین باشد.

✱ **یکی روز** مرد آرزومند نان دگر روز بر کشوری مرزبان (همان)

مرزبان: حکمران، حاکم.

☑ **معنی:** رسم دنیا چنین است که آدمی یک روز در آرزوی نان است و نیازمند و روز دیگر حاکم و فرمانروای کشوری است. (یک روز فقیر است و روز دیگر ثروتمند).

✱ **از این شعر** تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم که سرتاپای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد